



اگر برای انجام کارهای خانه‌تان کمک می‌آورید حواستان را جمع کنید

وقتی کارگران مشغول کارند

شرکت ثبت‌نشده بود

یکی از کسانی که پایش به‌خاطر همین موضوع به دادگاه باز شد، از دوستان نزدیک من است. فائزه، کارمند و مادر دوفرزند است. او که به‌خاطر مشغله کاری نمی‌تواند به کارهای خانه رسیدگی کند، ماهی یک‌بار به یک شرکت خدماتی زنگ می‌زند تا کارگر خانمی بفرستند.

او می‌گوید: «همه چیز عادی بود. زنگ می‌زدم شرکت، درخواست کارگر می‌کردم و هر بار یک نفر متفاوت می‌آمد. نشده بود که برایم کارگر تکراری بفرستند. تا اینکه یک روز، خانمی که کتابخانه را تمیز می‌کرد، چند کتاب از طبقه افتاد و روی شانه‌اش خورد. رفتم کمک، حالش را پرسیدم. از ترس اینکه کتاب‌ها پاره شده باشند، تندتند شروع به جمع کردنشان کرد و گفت چیزی نشده است. کارش را تا آخر انجام داد و من هم به‌خاطر اذیت شدنش ۲۰۰ هزار تومان بیشتر از نرخ اعلامی شرکت به او دادم. چند روز بعد، از شرکت تماس گرفتند که «خانم امینی، کارگر خانه شما، آسیب دیده و شکایت کرده است.» به شرکت توضیح دادم که حالش خوب بوده ولی قبول نکردند. شماره‌اش را گرفتم و زنگ زدم. خودش جواب نداد و شوهرش با لحن طلبکارانه گفت: «زنم را زده‌ای و باید دیه بدهی! تعجب کردم. اما خلاصه شکایت کردند. خیال من راحت بود که کارگر را از شرکت گرفته‌ام و بیمه است، اما نگو شرکت اصلاً ثبت نشده بوده و بیمه‌ای هم در کار نبوده است. خلاصه محکوم شدم و دیه دادم. از آن به بعد هر وقت از شرکتی کارگر می‌گیرم، تأییدیه کتبی می‌گیرم که بیمه باشد. راستش دیگر نه حال و حوصله دادگاه دارم و نه درآمدی که بتوانم چند میلیون تومان دیه بدهم.»

فاطمه تکلوا بعضی‌ها این کارها را می‌گذارند برای دم عید. اما بعضی دیگر روال زندگی‌شان چنین است که هر چند وقت یک‌بار کسی بیاید و خانه و زندگی را مرتب کند و دستی به آن بکشد. جوان‌ترها احتمالاً کمتر مشتری این گزینه باشند، اما آن‌هایی که پا به سن گذاشته‌اند یا کارمند هستند و سرشان به چندبچه گرم است، معمولاً بیشتر متقاضی کارگرانی‌اند که در خانه کار می‌کنند. یکی از همین متقاضی‌ها، مادر من است که از وقتی زانوهایش درد گرفته، یک روز در میان به فاطمه خانم زنگ می‌زند تا هم کارهای خانه را انجام دهد و هم بنشینند و یکی دو ساعتی از هر کجا حرف بزنند و غیبت کنند تا دلشان حسابی خالی شود.

مامان، فاطمه خانم را از اوایل انقلاب می‌شناسد. بنده خدا دیگر کم‌سن و سال نیست، اما برای مخارج خانه ناچار است کار کند. به‌خاطر همین سن و سال، چند سالی می‌شود که مثل سابق روی نردبان نمی‌رود تا پرده‌ها را باز کند یا شیشه‌ها را دستمال بکشد. همیشه هم به مامان می‌گوید: «شمارعایت می‌کنید. زهره خانم جان، ولی بعضی‌ها انصاف ندارند؛ با این سن و سال مرا می‌فرستند روی چهارپایه و نردبان. نمی‌گویند یک وقت بیفتم و دست و پایم بشکند.»

مامان هم با خنده جواب داده بود: «خب اگر افتادی، برو شکایت کن! هم خرج بیمارستان را بگیر و هم فکر کنم خرج بیماری هم بهت بدهند.» مامان این را به شوخی و خندان می‌گوید، اما واقعاً نمی‌داند که اگر کارگر خانه‌اش زمین بخورد و مثلاً پایش کبود شود، باز هم می‌تواند از او شکایت کند و پایش به دادگاه و محکمه و این جور جاها باز شود.